

هو العليم

آيا عرفان و تصوف يكي هستند؟

رابطه عرفان و تصوف

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

و

حضرت آية الله الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني

قدس الله سرهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَبْعُوثِ إِلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ
وَأَلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُنتَجِبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
مِنَ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

اتحاد عرفان و تصوف در حقیقت با اینکه فرهنگ مشرق زمین قائل به تفاوت آنها

امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین به خصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است. حقیقت عرفان و تصوف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است؛ و این مسئله از زمان رسول خدا و در طی استمرار ولایت اهل بیت علیهم السلام، در میان برخی از اصحاب خاص آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جعفی و محمد بن مسلم و بشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و سری سقطی، و پس از زمان حضور و در عصر غیبت، امثال خواجه شمس الدین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت الله ولی و ابوسعید ابوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال الدین محمد بلخی و شیخ عطار نیشابوری و محیی الدین عربی و ابن فارض مصری و آقا سید مهدی بحر العلوم و سید علی شوشتری و جولا و آخوند ملاحسینقلی همدانی و شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد کربلایی و آقا سید جمال الدین گلپایگانی و آقا سید علی قاضی و علامه طباطبائی و آقا سید حسن مسقطی و آقا سید هاشم حدّاد و علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، تا به حال دایر و سایر بوده است. البته بسیاری دیگر از نخبگان معرفت و توحید بوده اند، چون مرحوم آخوند ملا محمد جعفر کبودر آهنگی و سلطان محمد جنابذی و مرحوم انصاری همدانی و دیگران که ذکر همه آنان از حوصله این مقاله خارج می باشد.

مرحوم علامه طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق، آقا سید علی قاضی چنین می فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریه فقهیه عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود.

به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث های بلاطائل و مفصل اصول فقه می پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می ماند، خرده می گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقیح می نمود.

و هم‌چنین با درآویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به‌قدری در اتیان مستحبات و ترک مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به‌طوری‌که بعضی از معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به‌واسطه اتّهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است، و‌گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث، از جمله مرحوم آیه‌الله آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به‌طوری‌که همه بشنوند فرمودند: «نِعْمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صُوفِيًّا». و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به‌جای ماند.

فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس‌آماره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارز و مجاهد با مشتبهات نفسانی برای رضای خاطر ربّ محمود و پروردگار منان ذو الطّول و الإحسان.^۱ - انتهی کلام علامه طهرانی.

مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیّت‌ها و شوائب نفس‌آماره و طیّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریه، به معرفت ذات پروردگار نائل آمده و در حریم قدس او مأوی گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت دعوت کرده‌اند.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو
جایی که رسول گرامی اسلام فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»^۲؛

و یا هم‌چنان که مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد می‌فرمود: ما جایی هستیم که جبرئیل را قدرت نزدیک شدن

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۴.

^۲ دیوان حافظ، غزل ۴۱۷.

به آن نیست، و از ادراک مرتبه وجودی ما عاجز است.

اگر نَرّه‌ای زین نمط بر پرم *** فروغ تجلی بسوزد پرم

البته این بنده در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت راجع به مرتبه عرفای الهی و خصوصیات آن و آثار آنان

تا حدودی توضیح داده‌ام.

پیدا شدن عده‌ای محتال و مکار و دنیاپرست در عرصه عرفان و تصوّف

اما برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمه علیهم السّلام چون سفیان ثوری^۱ پدید آمدند و در مقابل مکتب وحی و طهارت، مردم را به دور خود جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و إعراض از دنیا، عرصه انحراف و اعوجاج را برای مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفی موجب بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و واقعی آنها گشتند؛ و این مسئله در طول تاریخ هم‌چنان استمرار یافت، و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد محتال و مکار و دنیاپرست در این عرصه به ظهور رسیدند.

خواجه حافظ شیرازی از سالک وارسته و سائر سیر حرم إله، به صوفی یاد می‌نماید:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد *** ورنه اندیشه این کار، فراموشش باد^۲

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

سحرگه رهروی در سرزمینی *** همی گفت این معمّا با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف *** که در شیشه برآرد اربعینی^۳

لیکن در مقابل این افراد از اهل سیر و سلوک و صلاح، به دسته دیگر از اهل نفاق و مکر و خدعه سخت

می‌تازد:

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد *** ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محك تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هرکه درو غش باشد^۴

و نیز می‌فرماید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد *** بنیاد مکر با فلك حقه‌باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه *** زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

^۱ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۸؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۱۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۷: «برای من در وقت حضور در مقام عزوجل حضرت حق، یک موقعیتی است که هیچ ملکی از ملائکه مقرب و نه پیامبری از مرسلین، تحمل آن مقام را نمی‌تواند بکند».

^۲ بوستان سعدی، در نیایش خداوند، فی نعت سید المرسلین علیه الصّلاة و السّلام:

اگر يك سر مو فراتر پرم *** فروغ تجلی بسوزد پرم

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۸.

^۴ دیوان حافظ، غزل ۱۶۷.

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید *** شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل *** ما را خدا ز زهد و ریایی نیاز کرد!

و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آن است که مصداق این دو عنوان یکی است، بدین معنی که اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی ذات اقدس حق و فناء بالله و بقاء بالله باشد، اطلاق عارف و صوفی و درویش به فرد واجد آن، اطلاقی حقیقی و واقعی است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علما و بزرگان از صلحای شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور، هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی و مرحوم انصاری همدانی

نقل می‌کنند: عدّه‌ای از معممین اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آیه‌الله عارف کامل و مربی اخلاق، استاد الكلّ، آخوند ملّا حسینقلی همدانی، نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایداء ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شریبانی - مرجع تقلید وقت - او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شریبانی در پاسخ آنان فرمود:

«اگر صوفی آن است که شخصیتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جمله صوفیّه قرار می‌داد!»^۱

و نیز پس از فوت مرحوم آیه‌الله، عارف واصل، شیخ محمّدجواد انصاری همدانی، عدّه‌ای ایشان را به عنوان صوفی در مجالس و محافل معرفی می‌نموده، و با تهمت‌ها و نسبت‌های وقیح در صدد کوبیدن و تدمیر شخصیت علمی و روحانی این ولی‌الهی برآمدند؛ در این وقت مرحوم آیه‌الله آخوند ملّا علی همدانی، که جنبه مرجعیت را نیز حائز بودند، در اعلامیه‌ای برای اقامه مجلس ترحیم نوشتند:

«إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»^۲؛

«اگر عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که در وصفشان امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: **«أَنْتُمْ وَاللَّهِ نَوْرٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»**! شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی‌های عالم ماده و ظلمات کثرات دنیا!) بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ‌گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.»

از آنجا که محوریت این مقاله بر لزوم و ضرورت سیر و سلوک‌های الهی است، و بیان اینکه توجّه نفس

^۱ همان، غزل ۱۱۴.

^۲ مهر تابان. ص ۳۲۳.

^۳ المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳.

به حقایق افعال و عبادات و پیروی انسان از استاد کامل و عارف واصل اصل لایتنغیر و مسلم برای ترقی و تکامل است، لذا پرداختن به مسئله عرفان و تصوّف موجب تطویل بلاطائل و خروج از مقصد و منظور بحث خواهد بود، و بدین مقدار از توضیح در این باب اکتفا می‌شود. گرچه کلمات بزرگان در این مسئله متفاوت است، اما آنچه که به نظر نگارنده می‌رسد همان است که معروض شد، و هیچ فرقی بین مصداق این دو عنوان، چه مصداق فرد عارف کامل و سالک واصل و چه مصداق فرد متظاهر و ریاکار آن نمی‌باشد.^۱

اتحاد حقیقت تشیع و تصوّف در کلمات مجلسی اول و علامه حلّی رضوان الله

تعالی علیهما

در کتاب تشویق السالکین که مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (ره) درباره لزوم تصوّف و سلوک نوشته است، اثبات نموده است که: حقیقت تصوّف و تشیع یک چیز است، و صوفی به معنای زاهد از دنیا و راغب به آخرت و ملتزم به تطهیر باطن است، و علمای اعلام اسلام همگی صوفی بوده‌اند؛ و از جمله افرادی را که نام می‌برد خواجه نصیرالدین طوسی، و ورام کندی، و سید رضی الدین علی بن طاووس، و سید محمود آملی (صاحب کتاب نفائس الفنون)، و سید حیدر آملی (صاحب تفسیر بحرالأبحار)، و ابن فهد حلّی، و شیخ ابن ابی‌جمهور أحسائی، و شیخ شهید مکی، و شیخ بهاءالدین عاملی، و قاضی نورالله شوشتری که از سلسله علیّه نوربخشیّه است. و در کتاب مجالس المؤمنین به دلایل قویّه اثبات می‌کند که جمیع مشایخ مشهور شیعه بوده‌اند. و علامه حلّی در کتاب امامت از شرح تجرید گوید:

به تواتر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سید و سرور ابدال بوده‌اند، از همه اطراف عالم به خدمت آن حضرت علیه‌السلام می‌آمدند به جهت آموختن آداب سلوک و ریاضات و طریق زهد و ترتیب احوال و ذکر مقامات عارفین.

و شیخ ابویزید بسطامی فخر می‌کرد به آنکه سقا بود در خانه حضرت صادق علیه‌السلام، و شیخ معروف کرخی - قدس سرّه العزیز - شیعه خالص و دربان حضرت رضا علیه‌السلام بود تا از دنیا رحلت کرد.^۲ و هم علامه حلّی در کتاب منهاج‌الکرامه در جائی که مفاخرت حضرت امیر را می‌شمارد می‌گوید که: «علم طریقت منسوب است به حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام، و صوفیه کلّهم نسبت فرقه [خرقه]

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۲۷۵.

^۲ تشویق السالکین، ص ۱۵؛ و اصل مطلب در: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، از طبع صیدا، ص ۲۴۹ در باب شرائط امام [و طبع مؤسسه نشر اسلامی، المسأله السابعة، ص ۳۹۶، سطر ۲۰] است و ما در ص ۹۶ و ۹۷ از جنگ شماره ۱۴ [مطلع انوار، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷] آورده‌ایم.

خود را به آن حضرت می‌دهند»^۱.

اصل تصوّف صافی نمودن باطن است از زنگ ما سوی

و حاصل سخن آنکه اصل تصوّف صافی نمودن باطن است از زنگ ماسوی، و متخلّق شدن به اخلاق الله، و تحصیل کمالات روحانی، و رسیدن به مقام قرب و معرفت عیانی، و متابعت تامّه از شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی علیهما السّلام؛ چنان‌که از مشایخ این طائفه کسانی بوده‌اند که از علوم ظاهری نیز هر یک سرآمد زمان خود بودند، چنان‌که از تصانیف ایشان معلوم است، مثل: مولانای رومی، و شیخ علاء الدّوله سمنانی، و شیخ شهاب الدّین سهروردی صاحب حکمت اشراق، و شیخ محیی الدّین عربی صاحب فتوحات، و شیخ عبد الرّزاق کاشی صاحب تأویلات، و شیخ أبو حامد غزالی، و شیخ روزبهان صاحب تفسیر عرائس، و شیخ عطّار و غیرهم.^۲

^۱ [منهاج الكرامة، ص ۱۶۳: «وأما علم الطريقة فإليه منسوب؛ فإنّ الصوفية كلّهم يُسندون الخرقَةَ إليه».] (محقّق)

^۲ مطلع انوار، ج ۵، ص ۳۷.